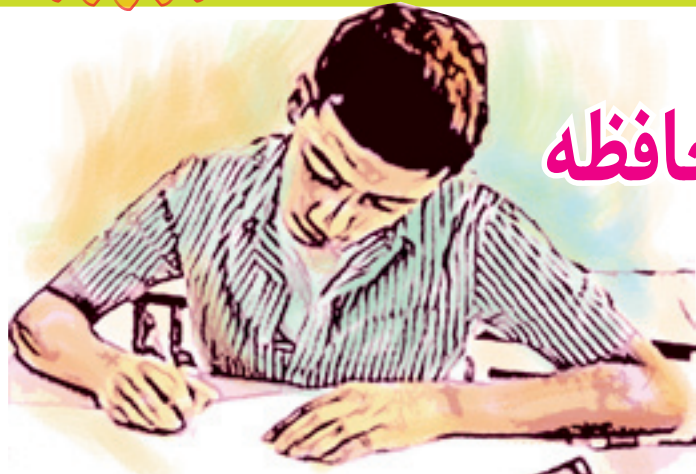


تلنگر معجزه شب امتحان



جلسه با خودش آورده و دقیقاً از روی جملات کتاب کپی کرده، چیکار کنیم؟» به محض شنیدن اسمم ترس و اضطراب سراسر وجودم را فرا گرفت و از جایم بلند شدم و با کلمات بریده بریده، شروع به دفاع از خودم کردم. معلم حرف‌هایم را زیاد باور نداشت. من گفتم: «آقا وجداناً کتاب نبردم. من همه را از ذهنم خودم گفتم.» آقای نصیری گفت: «یعنی باور کنم همه روز حفظ نوشتی؟» گفتم: «بله آقا.» نصیری گفت: «پس آگه الان هم ازت پرسیم باید عین کتاب جواب بدی.» گفتم: «با اینکه یک هفته از امتحان گذشته اما پرسین.» نصیری شروع به پرسیدن چند تا از سوالات امتحان به صورت شفاهی کرد و وقتی پاسخ‌های نسبتاً دقیق من را شنید، قبول کرد که تقلبی وجود نداشته است. تقریباً همه بچه‌ها به جز مسعود شروع به حمایت از من کردند. در آخر گفت «پسر خوب، تو که پاسخ سوالات رو اینقدر شبیه جملات کتاب نوشتی بگو ببینم چندبار کتاب رو خوندی؟» گفتم: «حقیقتش ۹ بار نه ۱۰ بار!» معلم دستی به سرم کشید و گفت: «آفرین... آفرین، تلاشت قابل تقدیره اما این رو بدون که هدف از درس خواندن فقط حفظ عین جملات نیست، بلکه هدف مهم، اول درک مفهوم جملات، بعد توانایی بیان و به کار بردن آنهاست. حالا که فهمیدم خیلی زحمت کشیدی نمره ۲۰ رو بهت میدم.»

با شنیدن نمره ۲۰ نگاهی به مسعود انداختم. انگار از اینکه شرط را نبرده بود ناراحت بود. البته چیزی که برایم شیرین تر از برنده شدن از مسعود بود، اینکه این اتفاق باعث شد از آن به بعد به جای به خاطر سپردن دقیق جملات، بیشتر مفاهیم آنها را به خاطر بسپارم تا بتوانم در آینده از آنها استفاده کاربردی و عملی داشته باشم.



امتحان حافظه

حکایت و روایت
نویسنده و تصویرگر:
حسین گشتکار

برگه‌ها کرد و اگر دانش‌آموزی نتوانسته بود جواب سؤالی را کامل بنویسد نمی‌گذاشت، ادامه جواب را تمام کند.

هفته بعد، آقای نصیری برگه‌های تصحیح شده را آورده بود. من یکی که خیالم راحت بود! چند دقیقه اول معلم شروع به نصیحت کرد و گفت: «در ابتدای جلسه امتحان اعلام کرده بودم که هر دانش‌آموزی تقلب کند، در طول سال با او درگیر خواهیم بود...» نوبت به اعلام نمرات رسید. اسامی را از بیشترین به کمترین نمره مرتب کرده بود! از نمره‌های بالا شروع شد. اول از همه هم اسم مسعود را خواند که ۱۹ شده بود بعد ادامه داد: «سلیمی ۱۸/۵، رحمتی ۱۸/۵، سعیدی پور ۱۷...» اسامی دانش‌آموزان یکی پس از دیگری خوانده می‌شد ولی نام من جزو اسم‌ها نبود! از اینکه اسم مسعود اول از همه بود بدجور عصبی شدم من با آن همه تلاش می‌بایست اول می‌شدم. با خودم می‌گفتم من که پاسخ تمام سوالات را کامل داده بودم و در بدترین حالت نمره من ۱۸ یا ۱۹ بود. خلاصه اسم تمام دانش‌آموزان خوانده شد، جز اسم من!

در آخر آقای معلم گفتند: «خوب به نظر تون با این آقای محمود کوشا که به نظر میرسه کتاب رو سر

اما این دفعه فرق داشت. دلیلش هم این بود که شنیده بودم مسعود با چند تا از بچه‌ها شرط بسته بود که نمره این امتحان را کمتر از ۲۰ نگیره. من تصمیم گرفته بودم هر طور شده نگذارم مسعود در این امتحان از من جلو بیفته. به همین خاطر از یک هفته قبل از امتحان هر شب یک دور کتاب را می‌خواندم تا اینکه روز امتحان توانستم همه را خط به خط و عیناً بدون کم و کاست در ذهنم حفظ کنم.

برگه سوالات به دستم رسید، نگاه کلی به برگه انداختم. خوشبختانه پاسخ تمام سوالات را می‌دانستم. بلافاصله شروع به نوشتن پاسخ‌ها کردم. سوالات را یکی یکی با سرعت زیاد جواب می‌دادم. همگی هم عین جملات کتاب خیالم راحت بود که نمره ۲۰ را می‌گیرم. فقط نگرانی ام کمبود وقت بود. چون پاسخ‌ها را کامل می‌نوشتم وقت زیادی صرف هر سؤال می‌شد.

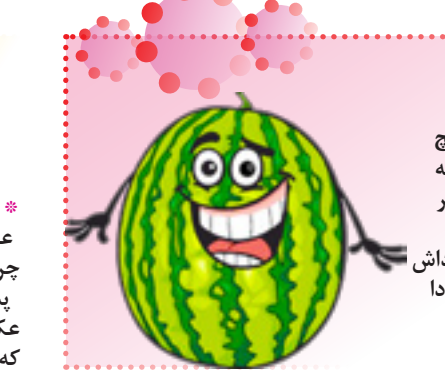
وقت پایانی امتحان بود که صدای معلم بلند شد: «وقت تمام! برگه‌ها بالا.»

در حال نوشتن آخرین کلمات بودم که نصیری اسمم را صدا زد: «محمود کوشا پس دیگه برگه‌ها را بالا بگیر!»

برگه را بالا آوردم و معلم تند تند شروع به جمع کردن

توی سالن همه به صورت ردیفی روی صندلی‌ها نشستیم بودیم. آقای نصیری بعد از پایان حضور و غیاب در حالی که برگه اسامی دانش‌آموزان را لوله می‌کرد، با صدای بلند گفت: «توجه کنید قبل از شروع امتحان چند نکته می‌گویم خوب دقت کنید بعداً کسی نگو من متوجه نشدم که دیگه تکرار نمی‌کنم. نکته اول، دقت کنید جزوه، برگه، کتاب و هر نوشته‌ای به غیر از برگه سوالات امتحانی همراهتون نباشه. اگر هست همین الان از سالن ببرید بیرون والا اگر مشاهده شد حتی اگر مربوط به امتحان هم نباشه از نظر من تقلب محسوب میشه. نکته دوم اینکه اگر ببینم دانش‌آموزی داره با بغل دستیش صحبت میکنه یا حتی با اشاره و رمز سؤال و جواب رد و بدل میکنه، برگشو میگیرم و از جلسه امتحان اخراج میشه. سوم اینکه از الان فقط یک ساعت وقت دارید.» معلم همینطور با صدای بلند توضیحات لازم را می‌داد و همه بچه‌ها سر تا پا گوش بودند.

تذکرات آقای نصیری که تمام شد، شروع به توزیع برگه‌های امتحانی کرد. بلافاصله پس از گرفتن برگه امتحانی، متون ضبط شده در حافظه‌ام را عیناً روی برگه امتحان منتقل می‌کردم. من خودم را مجبور کرده بودم از این امتحان بهترین نمره را بگیرم و گر نه از مسعود عقب می‌افتادم. مسعود هم می‌توانست همکلاسی و رقیب همیشگی من بود و همیشه با هم رقابت داشتیم



بازی ریاضی

این سرگرمی مخصوص عزیزانی است که تازه جدول ضرب را یاد گرفته اند (کلاس سوم دبستان به بالا). روش آن به این صورت است که شما اول باید حاصلضرب عدد هایی را که در ستون سمت راست آمده پیدا کنید. سپس راهتان را از نقطه شروع آغاز کنید و به ترتیب روی سنگ هایی قدم بگذارید که عدد روی آن با حاصلضرب سمت راست شما برابر است. یادتان باشد که روی هر عدد فقط یک بار می‌توانید قدم بگذارید و مسیرتان را تا نقطه پایان ادامه دهید.

پایان

شروع

۱۰ × ۳ =
۲ × ۲ =
۳ × ۳ =
۷ × ۸ =
۹ × ۹ =
۷ × ۵ =
۲ × ۴ =
۸ × ۹ =
۲ × ۷ =
۵ × ۵ =
۳ × ۳ =
۸ × ۸ =
۵ × ۴ =
۷ × ۳ =

- کمک... کمک...
- به به می بینم کمک میخوای؟
- میخوای کمک کنم؟
- چطوری به من کمک می کنی؟
- الان به لقمه چیت می کنم.
- نمی تونی!
- تو که نمی تونستی پرواز کنی؟
- خواستم نشونت بدم فکر نکنی فقط خودت زرنگی.
- ا... چی شد، کج رفتی؟